

تطبیق پسااستعماری «شخصیت اصلی و رقیب» در رمان روستایی

الجزایر و ایران؛ مطالعه «الحریق» دیب و «توپ» ساعدی

مسعود محمدی خانقاه^۱، سیدابراهیم آرمن^{۲*}، سید بابک فرزانه^۳

۱. دانشجوی دکتری زبان و ادبیات عربی واحد علوم و تحقیقات دانشگاه آزاد اسلامی، تهران

۲. دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه آزاد اسلامی، کرج

۳. استاد گروه زبان و ادبیات عربی واحد علوم و تحقیقات دانشگاه آزاد اسلامی، تهران

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۰۳/۱۴ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۱۱/۰۶

چکیده

بررسی رمان‌های معاصر عربی و فارسی از منظر نظریات انتقادی معاصر اهمیت ویژه‌ای دارد و شاید کلید جادویی حل سوءتفاهم‌های سیاسی در دو کانون سیاسی عربی - ایرانی، تقویت همین پژوهش‌های انتقادی - فرهنگی باشد. وانگهی بسیاری از سرزمین‌های عربی، همچون ایران دیرزمانی زیر سلطه استعمار بوده‌اند. پژوهش حاضر با رویکردی پسااستعماری، شیوه‌های فنی مبارزه دو نویسنده الجزایری و ایرانی را با دو استعمارگر فرانسوی و روسی نشان می‌دهد. پس از خلاصه دو رمان، تضاد آن دو در رابطه با وجود شخصیت اصلی یا رقیب را به روش توصیفی - تحلیلی در مکتب آمریکایی ادبیات تطبیقی بررسی می‌کند. با ارائه تصویری واضح از عنصر شخصیت اصلی و رقیب در دو رمان، دستاورد این تحقیق این است که «توپ» ساعدی برخلاف «الحریق» دیب، گاه شخصیت اصلی به عنوان شخصیت برجسته، نقش رقیب را دارد و محرک داستان نیست؛ حتی اگر شخصیت مهم آن به شمار نیاید. از سوی دیگر اگر ساعدی در پیشبرد پی‌رنگ، خصایل اخلاقی شخصیت‌ها را برجسته می‌کند، دیب با پررنگ ساختن نقش زنان و کودکان، در جنسیت شخصیت‌های داستانی تنوع ایجاد می‌کند. ویژگی‌های مشترک نویسندگان عبارتند از پیامدهای تصویر استعمار در زندگی روستایی و مؤلفه‌هایی مانند: اختلاف طبقاتی ناشی از ظلم و استعمار و در پی آن مبارزه و مقاومت جامعه علیه استعمارگر.

کلیدواژه‌ها: الحریق؛ توپ؛ شخصیت اصلی؛ رقیب شخصیت اصلی؛ پسااستعماری.

۱. مقدمه

رمان در دوره معاصر مهم است و جامعه ایرانی و عربی اشتراکات فرهنگی، اجتماعی و حتی سیاسی بسیاری دارند، از این رو پژوهش تطبیقی با رویکرد پسااستعماری در رمان الجزایر و ایران، ساختار سیاسی، اجتماعی و فرهنگی حاکم بر این دو جوامع را به خوانندگان می‌شناساند. رمان «الحریق» دیب، نویسنده الجزایری، با رمان توپ ساعدی وجوه اشتراک فراوانی دارند. هر دو رمان برخاسته از فضای روستایی است و اولی با استعمارگر فرانسوی می‌ستیزد و دومی با پی‌رنگی چالش‌برانگیز با استعمارگر روسی می‌ستیزد.

عناصر پسااستعماری به تحلیل واکنش استعمارزدگان در برابر میراث فرهنگی استعمارگران در متون ادبی می‌پردازد. جوامع روستایی شرق که غالباً پدرسالار به شمار می‌آیند، بین‌گرایش به غرب و ضرورت قطع رابطه با آن دست‌وپا می‌زنند. بیشتر اقشار جوامع شرقی در انقلاب و شکل‌گیری و سازمان‌دهی مقاومت مردم نقش دارند. در آثار بیشتر داستان‌نویسان الجزایر و ایران تصویرهایی از روستا و روستاییان دیده می‌شود که بیانگر توجه آنان به رسوم، سنت‌ها و فرهنگ عامه روستا است. کیفیت زندگی، اوضاع و احوال اقلیمی و بومی، وضعیت و موقعیت طبیعی و جغرافیایی روستا را ضمن بازخوانی روایی استعمارگر و استعمارزده، در این آثار می‌توان دید. این پژوهش به بررسی شخصیت اصلی (protagonist) و رقیب شخصیت اصلی (antagonist) در دو داستان «الحریق» و «توپ» از دو نویسنده مشهور الجزایر و ایران (محمد دیب و غلامحسین ساعدی) می‌پردازد.

۱-۱. پیشینه تحقیق

در زمینه نظریه و ادبیات پسااستعماری و بررسی عناصر آن در ادبیات و داستان‌های روستایی تحقیقات بسیاری صورت گرفته است. از جمله:

۱) «رمان پسااستعماری الجزایر و ویژگی‌های محتوایی و زبانی آن» نوشته فرامرز میرزایی و طیبه امیریان، ۱۳۹۴، پژوهشنامه نقد ادب عربی شماره ۱۰، صص ۲۴۷-۲۶۸: در این نوشتار با روش تحلیل محتوایی، نمونه‌هایی از رمان الجزایر طبق مؤلفه‌های نقد پسااستعماری، معین می‌کند که داستان‌نویسان الجزایری به احیای هویت و فرهنگ بومی و مبارزه با آثار برجای مانده

از دوران استعمار، اهمیت داده اند. ۲) «مقدمه‌ای بر نقد و نظریه پسااستعماری» احمد ساعی ۱۳۵۸، فصلنامه سیاست دانشگاه تهران، شماره ۷۳، پاییز ۵۸، صص ۱۳۳-۱۵۷: در این مقاله نگارنده به ارائه تعاریفی از نظریه پسااستعماری و بررسی زمینه مطالعات پسااستعماری در آثار ادوارد سعید پرداخته است. ۳) از جمله پژوهش‌های به‌انجام‌رسیده در حوزه پسااستعماری الجزایر و ویژگی‌های آن کتاب *تطور البنية الفنية في القصة الجزائرية المعاصرة (۱۹۸۵-۱۹۴۷)* نوشته شریبط احمد شریبط (۱۹۹۸م) است. ۴) «گفتاری در مطالعات پسااستعماری و ضرورت گسترش آن در جوامع غیر غربی» نوشته فرزاد نوابخش، ۱۳۹۳، *مجله مطالعات توسعه اجتماعی ایران*، شماره اول: در این پژوهش دو رویکرد متفاوت از مطالعات پسااستعماری بیان شده و همچنین ابعاد شش‌گانه وابستگی دانشگاهی به‌زعم اندیشمندان پسااستعماری تشریح شده است. ۵) مقاله «المؤثر الاستعماري في الكتابة الأدبية إيقاعات متعكسة تفكيكية» (۲۰۱۱: ۵۴) به ویژگی‌های محتوایی و زبانی رمان بعد از استقلال الجزایر و جایگاه زنان در رمان پسااستعماری می‌پردازد. ۶) «سیری در تحول ادبیات معاصر الجزایر» نوشته فاطمه قادری که اولین اثر به زبان فارسی است که تحول ادبیات الجزایر را از سال ۱۹۲۵ تا ۱۹۷۵ بررسی می‌کند و میزان تأثیر انقلاب الجزایر را در ادبیات معاصر این کشور بیان می‌کند. در این اثر به معرفی نهضت ادبی الجزایر، عوامل مؤثر در آن و همچنین معرفی ادیبان برجسته و تحلیل آثار آن‌ها پرداخته شده است.

هرچند محمد دیب و غلامحسین ساعدی از داستان‌نویسان شناخته شده در سرزمین خود هستند، آثارشان از منظر ادبیات تطبیقی کمتر مورد توجه قرار گرفته، به‌ویژه در حوزه پسااستعماری تحقیق مستقلی درباره این دو انجام نشده است. تحقیق حاضر، به صورت تطبیقی به شخصیت اصلی (پروتاگونیست) و رقیب شخصیت اصلی (آنتاگونیست) در دو رمان «الحریق» دیب و «توپ» ساعدی با توجه به رویکرد پسااستعماری می‌پردازد.

۱-۲. پرسش‌های تحقیق

۱) شخصیت اصلی و قهرمان رمان «الحریق» و «توپ» در مواجهه با استعمارگر چگونه تصویر شده‌اند؟

۲) شخصیت اصلی و رقیب شخصیت اصلی و عناصر آن در دو داستان در مقایسه با هم چگونه است؟

۳) عناصر فرهنگی ای که به نفوذ استعمارگر در متن یک جامعه منتهی می شود از نظر دو نویسنده ایرانی و الجزایری چیست؟ و وجوه افتراق و اشتراک آن کدام است؟

۱-۳. فرضیه های تحقیق

۱) نویسنده رمان «الحریق» برخلاف رمان «توپ» در داستانش به صراحت و آشکارا شخصیت اصلی خود را معرفی می کند و هیچ گرایشی به خلق رقیب شخصیت اصلی ندارد.

۲) در داستان «توپ» برخلاف داستان «الحریق» گاه پروتاگونیست (شخصیت اصلی داستان) به عنوان شخصیت برجسته داستان ممکن است نقش آنتاگونیست (رقیب شخصیت اصلی) را داشته باشد.

۳) رمان «الحریق» از محمد دیب و «توپ» از ساعدی از جنبه های مختلف دارای شباهت ها و تفاوت هایی است از قبیل: اختلاف طبقاتی میان جامعه شهری و روستایی، اهمیت به منافع شخصی و گروهی، سطح سواد و آگاهی میان مردم روستا و همچنین نقش زنان و کودکان در متن اصلی رمان و در روال داستان.

۱-۴. اهداف مشخص تحقیق

۱) نگاهی به نظریه ادبی پسااستعماری و بررسی شاخص ها و عناصر آن در دو رمان مذکور؛

۲) بررسی شخصیت اصلی و فعال در دو رمان «الحریق» از محمد دیب و «توپ» از غلامحسین ساعدی از منظر مواجهه با استعمارگر.

۳) نگاه تطبیقی به شخصیت اصلی و رقیب شخصیت اصلی در این دو رمان و بررسی عناصر آن در مقایسه با هم. برای دسترسی به تصویری واضح از ابزارهای فنی دو نویسنده در پرداختن به مسائل مرتبط با استعمارگر و استعمارزده.

۴) معرفی جنبه های فرهنگی مؤثر در پدیده استعمار و بیان وجوه اشتراک و افتراق آن در دو جامعه هدف عرب و ایران در آن دوره و تلاش برای دستیابی به تقارب فرهنگی بین دو کشور با طرح و نگارش چنین مقالاتی که شاید بتوان در مناسبت هایی همچون روز الجزایر در

ایران یا برعکس روز ایران در الجزایر در حضور شخصیت های سیاسی - فرهنگی دو کشور در حد پنج دقیقه سخنرانی بدان پرداخت.

۲. محمد دیب و غلامحسین ساعدی؛ زندگی نامه و شرح حال

محمد دیب سال (۱۹۲۰م) در شهر «تلمسان» الجزایر در محله ای فرودست متولد شد. وی در یازده سالگی پدر خود را از دست داد و مجبور شد برای تحصیل به «مغرب» سفر کند. پس از اتمام تحصیل در سال ۱۹۳۹م، به تدریس مشغول و سپس عهده دار شغل های دیگری چون حسابداری و روزنامه نگاری شد (قادری، ۴: ۱۳۸۹).

از محمد دیب آثار متعددی در زمینه های مختلف شعر، داستان کوتاه، رمان و نمایش نامه به جا مانده است. از جمله آن ها ثلاثیه (تریلوژی) اوست که شامل سه داستان *الدار الکبیره، الحریق، نول* است. بنا به گفته برخی صاحب نظران، ثلاثیه نخستین داستان واقعی و اولین داستان مقاومت الجزایر به شمار می رود (همان: ۵).

اگرچه دیب داستان خود را به زبان فرانسه نوشته است اما روح و تفکر عربی بر آن غالب بوده و محیط، قهرمانان و مشکلات و تصاویر آنان از متن جامعه عربی است (همان: ۳۱۳).

غلامحسین ساعدی در روز سه شنبه ۲۴ دی ماه ۱۳۱۴ ه. ش در تبریز به دنیا آمد. تحصیلات ابتدایی را در زادگاه خود گذراند و تحصیلات عالی را در تهران ادامه داد و روان پزشک شد. از اواخر دهه سی و اوایل دهه چهل به طور جدی به نوشتن پرداخت و آثار ارزشمندی از خود به یادگار گذاشت. فعالیت های سیاسی او هم زمان با نهضت ملی شدن نفت از سال ۱۳۳۰ شروع شد. یک سال بعد انتشار روزنامه های «فریاد»، «صعود» و «جوانان آذربایجان» و انتشار مقاله و داستان در این سه روزنامه و روزنامه «دانش آموز» چاپ تهران را بر عهده گرفت. در سال ۱۳۴۱ به خدمت سربازی می رود و بعد از آن تا سال ۶۰ که به پاریس سفر می کند همه هم و غم خود را صرف نوشتن داستان، نمایشنامه، فیلم نامه، تک نگاری، ترجمه و تحقیق می کند (عرب، ۱۳۸۳: ۲).

او بعدها با نوشتن نمایشنامه‌هایی چون *چوب‌به‌دست‌های ورزیل*، *آی باکلاه*، *آی بی‌کلاه*، *جانشین* و... و داستان‌های *عزاداران بیل*، *ترس‌ولرز*، *واهمه‌های بی‌نام‌ونشان* و... جایگاه خود را به عنوان یکی از بهترین نویسندگان ادبیات خلاقانه نوین ایران تثبیت کرد (مجابی، ۱۳۷۸: ۵۵۶).

مجموعه‌های *عزاداران بیل*، *توپ*، *ترس‌ولرز* و *دندیل* داستان‌هایی هستند که درباره روستاهای مناطق مختلف ایران در آذربایجان و یا نواحی جنوبی است و به قضایای روستا می‌نگرند. روستاهایی که ساعدی توصیف می‌کند برعکس روستاهای بیشتر اقلیم نویسان، منطقه مشخصی نیست. بلکه جامعه ایران است که در یک روستای کوچک و فشرده نمایش داده شده است. *جهل*، *بی‌خبری*، *فقر*، *محرومیت* و... که در روستاهای ساعدی به تصویر کشیده شده، نشان‌دهنده عمق عقب‌ماندگی جهان سوم است (عرب، ۱۳۸۳: ۵).

۲-۱. خلاصه‌ای از رمان «الحریق» از محمد دیب

نشانه‌های ابتدایی این داستان در خرابه‌هایی همچون «الدار الکبیره» یا «سبیطار» در شهر تلمسان و خانه‌ای همچون خرابه‌های کشور الجزایر در آن دوره نمایان است. شخصیت اصلی کودکی به نام «عمر» است که در اوایل کودکی با مصائب فراوانی درگیر است؛ او طعم فقر و بی‌عدالتی را چشیده و دائماً کنجکاو می‌کند و به دنبال علل آن است. از طرفی به خاطر فقر شدید به دنبال تکه نانی است و از وضعیت تأسفناک خانواده و اطرافیانش رنج می‌برد و از طرفی دیگر به زندگی کریمانه تمایل دارد و برای آزادی، شرافت و عدالت در تلاش است. او در خانه «سبیطار» پرورش یافت و عامل ایجاد تحولی در میان مردم آنجا شد. دیب در این داستان عمق حوادث را به تصویر می‌کشد و پس از رسیدن عمر و دوستش زهور به روستایش «بنی‌بوبلان» قصد دارد از ابعاد انقلاب پرده بردارد تا آنجا که برای کشاورزان آنجا یک تشکیلات سیاسی به پا می‌کند. او آغاز انقلاب را از زمان آتش گرفتن خانه در فصل بیستم رمان به حساب می‌آورد که زمان تاریخی متن رمان با جنگ جهانی دوم مقارن است. نویسنده از شخصیت دیگری به نام «حمید سراج» سخن می‌گوید و او را به عنوان یک چهره انقلابی معرفی می‌کند. سپس شکنجه‌های ناشی از زندان او را در طول داستان به تصویر می‌کشد و بعد که آزاد می‌شود، به

سرزمین بنی‌بویلان بازمی‌گردد. سپس اعتصاب کارگران، شورش مردم و ناامیدی کشاورزان به تصویر کشیده می‌شود.

۲-۲. خلاصه‌ای از رمان «توپ» از ساعدی

روایت داستان در یکی از روستاهای آذربایجان می‌گذرد. در سال‌های مشروطه دولت قصد دارد به خاطر پیشگیری از ملحق شدن ایلیاتی‌ها به مجاهدین تبریز، روستاییان را از خانه‌هایشان بیرون براند و به جای آن‌ها عشایر را مستقر کند. اهالی روستا از ترس هجوم ایلیاتی‌ها از یک طرف و وحشت از رژیم از طرف دیگر ناچار به ترک روستا می‌شوند. رژیم دستور این کار را به یکی از خان‌های عشایر به نام رحیم‌خان می‌دهد. او نیز از این فرمان سرپیچی می‌کند و در نهایت به بهانه کمک به رحیم‌خان، دلماچوف ژنرال قزاق را به سوی او می‌فرستد. رحیم‌خان از دیدار ژنرال امتناع می‌کند. دلماچوف از کار او خشمگین می‌شود و دستور می‌دهد تا «توپ» را به بالای تپه برند تا بیشتر موجبات ترس مردم و خان‌ها را برانگیزد. اصل داستان از آنجا آغاز می‌شود که قزاق‌ها در حال استقرار توپ خود بر بالای تپه‌ای مشرف بر راه ایلیاتی‌ها هستند و روستایی‌ها از ترس قزاق‌ها و توپ به غارها پناه برده‌اند. شخصیت اصلی رمان، آخوندی به نام ملامیرهاشم پس از ورود به روستای خالی از مردم، از وجود قزاق‌ها خبردار می‌شود. کسی که بعد چندین سال مال‌اندوزی در هر ایل تعداد زیادی گوسفند دارد و به محض احساس خطر از استقرار توپ و قزاق‌ها به خاطر از دست دادن اموال خود، با اضطراب می‌خواهد به مردم اطلاع دهد و آن‌ها را از خطر توپ آگاه کند تا هرچه سریع‌تر عشایر مسیر حرکت خود را تغییر دهند. در طول داستان ایل‌ها اتفاقی به حُسن نیت او شک می‌کنند و همه آن‌ها متحد می‌گردند و در پی انتقام او برمی‌آیند. از سوی دیگر ملاهاشم تصادفاً گرفتار قزاق‌ها می‌شود و به اجبار راهنمای اردوی دلماچوف می‌شود. خبر همراهی او با اردو در تمام ایلیات می‌پیچد و بدین ترتیب اعتبار خود را از دست می‌دهد و خان‌ها که او را خائن شمرده، اموال او را بین چوپانان تقسیم می‌کنند و برای نابودی او و قزاق‌ها با هم متحد می‌شوند؛ از این طرف دلماچوف نیز آوارگی و ضعف روحیه سربازانش را ناشی از خیانت ملاهاشم تلقی کرده و او را به شدت مورد ضرب و شتم قرار می‌دهد. در نهایت ایلیاتی‌ها با اتحاد

خود توپ را به تسخیر خود درمی‌آورند، دلماچوف را اسیر و توپ را بر بالای قلعه‌ای مستقر می‌کنند. بر اساس تصمیم خان‌ها، کیسه‌ی محتوی گلوله را بر پشت مُلا بسته، او را در حضور مردم به لوله توپ می‌بندند و شلیک می‌کنند.

۳) ادبیات و نظریه‌ی پسااستعماری

اگر اصطلاح «استعمار» برای اشاره به دوره پیش از استقلال است، اصطلاح «پسااستعمار» در فرایندی در زمانی به کلیت فرهنگی تحت تأثیر از فرایند هژمونی امپریالیسم از لحظه شروع استعمارگری تاکنون، اطلاق می‌شود که غالباً در ادبیات ملل آفریقایی، آسیایی و جوامعی استعمارشده بروز می‌یابد (پورقریب، ۱۳۹۶: ۹).

نقد پسااستعماری در پی فهم موقعیت کنونی از طریق بازاندیشی انتقادی تاریخ گذشته است؛ تاریخی که بیش از آنکه درباره هند، آفریقا، آمریکای لاتین و اروپا باشد دربرگیرنده دریافت‌های یک‌جانبه غربی در مورد «غرب» و «شرق» است. در تعریف اصطلاح «پسااستعماری» آشفتگی‌هایی مشاهده می‌شود که دلیل آن دامنه وسیع موضوعات موردعلاقه مطالعات پسااستعماری است که از نظریه و نقد ادبی تا مطالعات اقتصاد سیاسی، پژوهش درباره حکومت‌های استعماری، مسئله هویت و مطالعات فرهنگی را در برمی‌گیرد (ساعی، ۱۳۸۵: ۱۳۴).

نظریه پردازان پسااستعماری بررسی می‌کنند که فرهنگ‌های غرب و استعمارگرا چگونه با شیوه‌های مختلف متنی، فردی فرودست و استعمارشده را به وجود آوردند. همچنین به بررسی این مسئله می‌پردازد که فرهنگ‌های فرودست چگونه با استفاده از روش‌های علنی یا مخفیانه، مستقیم یا خرابکارانه، هم در استعمار کار کردند و هم به مخالفت با آن پرداختند. بنابراین، نظریه پسااستعماری، تلاش روشنفکران متعهد برای مداخله در ساخت فرهنگ و دانشی بومی است؛ کوششی مکتوب برای رخنه در تاریخی که دیگران برای او نوشته‌اند (ساعی، ۱۳۸۵: ۱۳۶).

شاید بتوان گفت بیشترین و مهم‌ترین هدف فعالان حوزه و اندیشه پسااستعماری کم‌رنگ کردن رنگ‌وبوی فرهنگ غربی و ارزش دادن هرچه بیشتر به فرهنگ غیرغربی و غیراروپایی است (کارتز، ۲۰۱۰: ۱۲۵). این رویکرد نقدی با ارائه لایه‌های پنهان گفتمان آثار ادبی،

از باورها، ترس‌ها و شیوه‌های رویارویی مستعمرات با دیگر مردم جهان سخن می‌گوید (میرزایی، ۱۳۹۴: ۴).

۴. شخصیت اصلی و رقیب شخصیت اصلی در دو رمان «الحریق» و «توپ»

۴-۱. دگردیسی شخصیت مهم و اصلی دو داستان

«عُمر» شخصیت اصلی رمان «الحریق» است. او کودکی است که در کنار مادر و خواهرانش در خانه سبیطار زندگی می‌کند و پدرش را در کودکی از دست داده است. این مسئله تأثیری منفی بر شخصیت او به جای گذاشته است. او در تریلوژی نخست *الدَّارُ الْكَبِيرَةُ* بین خانه و مدرسه در تردّد است و توجهی به مسائل اجتماعی و سیاسی ندارد. نان همه چیز اوست و باید آن را به دست آورد.... و رؤیاهایش فراتر از این نیست. او طعم فقر را چشیده و از خود می‌پرسد چرا ساکنان دار سبیطار در فقر زندگی می‌کنند (قادری، ۱۳۹۳: ۳۵). هرگاه در خیابان ثروتمندی می‌بیند، «برای او عجیب است که با وجود شمار زیاد فقیران، ثروتمندانی وجود دارند که صاحب همه چیز هستند» (قادری، ۱۳۸۹: ۹).

او در مورد زنان و مردمان دیگر سؤالاتی می‌پرسد ولی آن‌ها پاسخ را نمی‌دانند. جواب بعضی از آن‌ها این بود که این قسمت آن‌هاست و برخی دیگر می‌گویند که دلیل این تیره‌روزی را فقط خدا می‌داند ولی او با چنین توضیحاتی قانع نمی‌شود. بزرگ‌ترها از پاسخ‌دادن به آن طفره می‌روند و همیشه در شک هستند چرا جواب درست را نمی‌دانند؟ آیا آن‌ها نمی‌خواهند این سؤال را پنهان کنند که همیشه جواب می‌دهند: «چرا قیام نمی‌کنند؟ چرا انقلاب نمی‌کنند؟» او معتقد است ساکنان دار سبیطار یا ملت الجزایر از جانب استعمارگران فرانسوی مورد ظلم واقع می‌شوند ولی هیچ‌یک از ساکنان برای تغییر جریانات زندگی‌شان تحریک نمی‌شوند. درحقیقت عمر به مثابه «مَن» گمشده الجزایر است؛ مَنی که گوشه‌گیری و ظلم در تهدید اوست. و به همین خاطر او به عنوان یک فرد حقیقت‌جو به روستای بنی بوبلان سفر می‌کند تا پاسخ بسیاری از سؤالاتش را بیابد، جایی که شخصیت عمر کم‌کم تغییر می‌کند. شخصیت اصلی اکنون احساس می‌کند که روح تپنده بزرگی که روح تمام کشور اوست در او نفوذ کرده.

کودکی او با او متفاوت بود و اکنون چیزی جز فریادی در میان جنبش ها نیست. او در کودکی در خواب غفلت بود و اکنون به فریاد الجزایر تبدیل شده است. بعد از تغییر فضای زمان و مکان، شخصیت عمر تغییر پیدا کرد و اینجاست که نهایت همکاری و هم‌خوانی شخصیتی با آن دو مکان یعنی دار سبیطار و روستای بنی بوبلان مشخص می‌شود. مکان شخصیت اصلی را بلعید و در خود ذوب کرد یعنی از یک کودک بی اطلاع از مسائل به فردی انقلابی تبدیل شد که استعمار قدرت متوقف کردنش را نداشت و چیزی جز آزادسازی وطن عطش او را فرو نمی‌نشاند. علی‌رغم اینکه عمر سی ماه را در روستا گذراند، خواننده با شخصیتی پخته روبه‌روست؛ انگار مردی میان‌سال است (منور، ۲۰۰۷: ۳۰۹).

می‌توان ملامیرهاشم را شخصیت اصلی رمان «توپ» دانست. اما در جریان داستان، کم‌کم این گونه القا می‌شود که ملامیرهاشم نه به دنبال عشق و زندگی و آزادی خواهی، بلکه در پی حرص و نگهداری گوسفندان است و به رقیب شخصیت اصلی بدل می‌گردد؛ به طوری که در لحظه آخر، زمانی که پیرمرد بیچاره با ضرب گلوله از میان می‌رود، در این دگردیسی منفی برخلاف رمان «الحریق» مخاطب از مرگ او خشنود می‌شود.

ساعدی ضمن بیان دغدغه‌ها و رابطه تیره تات‌ها و ایلپاتی‌ها، به مسئله سیاسی دهه ۵۰ که فرمان یکجانشینی عشایر است، اشاره می‌کند. او سپس علت این فرمان را واشکافی کرده و رابطه میان ایل و جنبش مشروطه و استعمارستیزی را در یک خرده‌داستان فرعی و با بیان ماجرای ملا امام‌وردی مشکینی و تلاش او برای جنبش مشروطه‌خواهی با نیت صادقانه، بازگو می‌کند:

«مُلا گفت: گوش کنین مردم، جهاد اساس دینه و مثل نماز و روزه بر همه مسلمانا

واجبه. هر کسی در راه حق شهید بشه، معصوم و پاک از این دنیا می‌ره و پیغمبر اسلام

روز آخرت شفاعت‌شو می‌کنه» (ساعدی، ۱۳۵۱: ۱۳).

ملاهاشم از مردم ایل نیست، مانند آن‌ها نه از جان می‌گذرد، نه اهل مبارزه رودررو و نه آزاد است. سال‌ها مال جمع کرده و هراس از دست دادن مال و جان، وجودش را فراگرفته و بنابراین دست به کارهایی نادرست می‌زند.

«چوپان قدبلندی جلوی پنجره ایستاد و گفت: خسته نباشی مُلا هاشم. ملاهاشم گفت: خدا برکت بده! از کجا می‌آی؟ چوپان گفت: از بیلاقات اون طرفا می‌آم. ملا گفت: چه گوسفندای پرواری! این همه حشم مال کی هست؟ چوپان خندید و گفت: همه ش مال خودته، مگه نمی‌دونی ملا؟ ملا گفت: مال منه؟ یعنی همه شون مال منن؟ پس کجا می‌بریشون؟ ها؟ کجا می‌بریشون؟ چوپان گفت: می‌برمشون بیلاق دیگه، به بیلاق پایین تر کوچ می‌کنیم.»

در ادامه ملاهاشم هرچند شخصیتی حریص و دوگانه دارد و فریب‌خورده مال دنیاست، لیکن از آنجاکه خان‌ها، دام‌چوپان را نماد استعمار می‌دانند، ملاهاشم نیز برای حفظ منافع از الفاظی ضداستعماری استفاده می‌کند:

«ملا گفت: مگه خبر ندارین دلم‌چوپ بی‌دین اون بالا سر راست؟ چوپان گفت: چرا خبرشو داریم. ملا گفت: پس چه جوری می‌رین؟ اون با شراپنلش سر راه کمین کرده. لامسب... کمر قتل همه شونو بسته» (ساعدی، ۱۳۵۱: ۵۰).

ساعدی در عین حال که از شخصیت مثبت و مبارزه‌جوی روحانی دیگری به نام مشکینی صحبت می‌کند به موقعیت طلبی روحانی‌ای اشاره دارد که سال‌ها در میان ایلیاتی‌ها روضه خوانده‌است. این مسئله یکی از تابوشکنی‌های قابل توجه ساعدی است.

شکستن قداست ملاهاشم و حضور او در کنار ژنرال، دروغ‌گفتن‌های او برای رهایی از مهلکه، دل‌شوره و اضطرابی که پیش از رسیدن به طاووس گلی تحمل می‌کند و اینکه هر لحظه ممکن است رحیم‌خان سروکله‌اش در آنجا پیدا شود، همه نشان‌دهنده دنیایی بودن مردی است که عمری با اسم معنویات، نان خورده‌است (عرفانی، ۱۳۸۹: ۵۷).

در داستان «الحریق» نویسنده به رشد و اعتلای شخصیت «عمر» در جهت تبدیل شدن به شخصیتی مثبت و استعمارستیز می‌پردازد، ولی در داستان «توپ» برخلاف داستان «الحریق» نویسنده تمایل به خلق رقیب دارد و در راستای رشد و اعتلای شخصیت «ملا میرهاشم» در جهت رقیب شخصیت اصلی گام برمی‌دارد. از این رو در داستان «الحریق» استعمارستیزی از ایستایی به تحرک در جهت حفظ منافع ملی موج می‌زند ولی در داستان «توپ» استعمارستیزی از ایستایی به تحرک در جهت حفظ منافع شخصی به چشم می‌خورد.

۴-۲. رقیب، دشمن یا شخصیت مخالف شخصیت اصلی دو داستان

طبق تعریف لغت‌نامه ادبی آکسفورد «آنتاگونیست» از مهم‌ترین شخصیت‌هایی است که در برابر قهرمان در یک کار دراماتیک یا داستانی قرار می‌گیرد. رقیب گاهی فرد پلیدی است که تلاش می‌کند شخصیت اصلی را مغلوب کند. رقیب بودن یعنی تا انتهای داستان فعالانه مانع توفیق شخصیت اصلی بودن و با همان شدت و نیرویی که پروتاگونیست به دنبال رسیدن به هدف است، مانع پیشرفت او شدن؛ سرانجام او یا توسط شخصیت اصلی شکست می‌خورد و یا بر او غلبه می‌کند. در واقع شخصیت اصلی، زمانی واقعی‌تر حس می‌شود که در برابر رقبا یا دشمنان خود قرار بگیرد، چه این جبهه مخالف انسان باشد یا حیوان یا محیط زیست، یا ماوراءالطبیعه یا نهادهای جامعه؛ همان‌طور که گاه شخصیت اصلی داستان ممکن است بیش از یک نفر باشد آنتاگونیست (شخصیت مخالف شخصیت اصلی) هم می‌تواند یک گروه یا قشر خاص جامعه باشد و شخصیت اصلی با یک گروه یا جامعه مواجه باشد (ایزدیار، ۱۳۵۹: ۲۹).

در داستان «الحریق» شخصیت یا گروه خاصی به مخالفت با شخصیت اصلی این داستان (عمر) برنمی‌خیزند، بلکه فقط در قسمت‌هایی از داستان مردم یا گروه‌های مختلف از پاسخ به سؤالات عمر در رابطه با دلایل فقر و بی‌عدالتی طفره می‌روند و او را روشن نمی‌سازند. به همین خاطر او به عنوان یک فرد حقیقت‌جو شروع می‌کند به سفر به روستای بنی بوبلان تا پاسخ بسیاری از سؤالاتش را بیابد. شخصیت اصلی داستان اکنون احساس می‌کند که روح تپنده بزرگی که نماینده کشور و سرزمین اوست، در او نفوذ می‌کند. می‌توان گفت در داستان «الحریق» شخصیت اصلی داستان، رقیب یا دشمن خاصی ندارد که بخواهد بر او غلبه کند یا مغلوب او گردد؛ اما در داستان «توپ» جریان، فرق می‌کند و شخصیت اصلی داستان (ملا میرهاشم) رقبا یا دشمنانی دارد که در پایان داستان نیز می‌توانند بر او غلبه کنند و او را از بین ببرند.

ساعدی درعین حال که ملا میرهاشم را زیر سؤال می‌برد و به او برچسب دنیاگرایی و طماعی می‌دهد، از شخصیتی دیگر سخن به میان می‌آورد که او نیز روحانی است، ولی با تمام وجود مبارزه می‌کند و از تلاش او برای برپایی جنبش مشروطه‌خواهی سخن می‌گوید؛ و این شخصیت مخالف کسی جز امام‌وردی مشکینی نیست. علاوه بر امام مشکینی، ایللیاتی‌ها و

خان‌ها نیز در پایان داستان، رقیب و مخالف سرسخت شخصیت اصلی داستان به شمار می‌روند.

۳-۴. مکان و تأثیر آن بر شخصیت‌های دو داستان

محمد دیب در داستان «الحریق» روستای بنی بوبلان را یکی از مکان‌های باز برای حوادث این رمان برگزید اما چرا محمد دیب این روستا را به عنوان مکانی برگزید که نشانه‌های اولیه‌ی رهایی از فقر، جهل و آغاز انقلاب علیه استعمارگر و بیداری در آن دیده می‌شود؟ دیب در پاسخ به این سؤال می‌گوید: «تلمسان» شهری کهنه و قدیمی است؛ خانه‌هایش قدیمی است و قدمتی صدساله دارد، ولی مردم هم در تلمسان پیر و سالخورده هستند، و چهره‌ها در بنی بوبلان ساده و خودمانی است (دیب، ۱۹۸۵: ۲۷).

در این رمان حضور نوعی ادبیات روستایی را شاهد هستیم؛ رمانی که به رمان‌نویسان نشان می‌دهد چگونه می‌توانند عالم روستا را تجربه‌ای اساسی و نظام‌مند در نظر بگیرند و آن را تبدیل یک موضوع به یک قضیه فرض کنند و از آن رمز و اسطوره بسازند (آبونضال، ۲۰۰۶: ۲۳۲). حوادث داستان «توپ» هم در دشت مغان و مناطق اطراف مشکین‌شهر می‌گذرد و پس از تحقیق دیگر او در منطقه که بعدها با نام «خیابو یا مشکین‌شهر» به چاپ رسید، نوشته شده است. به این ترتیب می‌توان گفت هر چند در نوشتن این داستان‌های اقلیمی، او از تخیل، تجربیات زندگی، اطلاعات اجتماعی و تاریخی خود هم استفاده کرده است، بخش قابل توجه مطالب آن‌ها در نتیجه اقامت او در منطقه وقوع حوادث داستان به دست آمده است. ماجرای داستان «توپ» در یکی از روستاهای آذربایجان می‌گذرد. روستاییان ترسان از هجوم و تجاوز ایل‌ها، قحطی زدگانی خرافی و کابوس زده، بر زمینه‌ای از فضای طبیعی و تاریخی آذربایجان آکنده است و صف می‌شوند. با به کارگیری وصف به عنوان ابزاری برای به تصویر کشیدن مکان و شرح جزئیات آن، دنیای واقعی را با جزئیات ریزش وارد دنیای تخیلی رمان می‌کند (دراز، ۱۹۸۴: ۸۲). ساعدی در داستان «توپ» به خوبی، مسیر حرکت ایل، آبادی‌ها و خشکی‌ها، سختی‌ها و آسانی‌ها، اختلاف‌ها و حتی مشخصه‌های جغرافیایی بیلاقات را به خوبی بیان می‌کند، به طوری که مخاطب پس از خواندن داستان می‌تواند به اطلاعات مردم‌شناسانه قابل توجهی

دست یابد. توصیف ظریف طبیعت، بیان جزئیاتی چون بوی خوش گل‌ها، حرکت آب، موجودات صحرا، دشت‌ها و جلگه‌ها و... همه و همه ما را به آن فضای جغرافیایی برده و مخاطب را در موقعیت قرار می‌دهد (سیمیاری، ۱۳۹۱: ۷۴).

۵. تطبیق شباهت‌ها و تفاوت‌های دو داستان «الحریق» و «توب»

۵-۱. تطبیق شباهت‌ها

۵-۱-۱. اختلاف طبقاتی

یکی از پدیده‌هایی که در جامعه الجزایر در زمان اشغال وجود داشته، اختلاف طبقاتی است. در کنار قشر محروم جامعه، ثروتمندانی زندگی می‌کردند که اوضاع زندگی آن‌ها تفاوت زیادی با زندگی فقرا داشت. این طبقه شامل تجار، مالکین و کارمندان دستگاه‌های دولتی است. محمد دیب با گزینش «عمر» به عنوان قهرمان داستان، نابرابری و تبعیض بین طبقات مختلف مردم را ترسیم می‌کند.

«عمر» برخی مواقع در خیابان به آدم‌هایی برمی‌خورد که سیری در ظاهر آن‌ها موج می‌زند (دیب: ۱۹۶۰: ۱۷۳). برای او عجیب است که با وجود جمع بی‌شمار فقرا، ثروتمندانی وجود دارند که صاحب همه‌چیز هستند (دیب، ۱۹۶۰: ۱۳۸).

اینجاست که دو چهره متضاد در ذهن قهرمان داستان شکل می‌گیرد و افکار وی را آشفته می‌سازد. او درصدد بود که بداند چرا بین مردم تا این حد اختلاف است. اندک‌اندک، میل به رهایی از این وضعیت در او پیدا می‌شود و می‌فهمد که تمرد از این وضع ممکن است. او می‌خواهد بداند علت این فقر چیست؟ (دیب، ۱۹۶۰: ۱۳۸).

شخصیت اصلی داستان در بسیاری از جنبه‌هایش خاطرات و تجربه‌های خود نویسنده (دیب) را در سنین کودکی و نوجوانی تداعی می‌کند. نویسنده، تصویری از دوران کودکی خود را که شاهد جامعه‌ای ستم‌دیده و سرشار از بی‌عدالتی‌ها و نابرابری‌ها بوده و از آن‌ها رنج می‌برده، ترسیم نموده‌است و درواقع، از دریچه یک موضوع بیرونی به تجسم موضوعی اجتماعی که همان اختلاف طبقاتی است، پرداخته‌است (قادری، ۱۳۹۳: ۴۰).

همین طور دنیای داستان‌های ساعدی، روایت‌نداری، خرافات، جنون، وحشت مرگ و اختلاف طبقاتی میان اقشار جامعه است؛ دهقانان کنده شده از زمین، روشنفکران مردد و بی‌هدف، گداها و ولگردانی که آواره در حاشیه اجتماع می‌زیند و به شکلی زنده و قانع‌کننده در آثارش حضور می‌یابند تا جامعه‌ای ترسان و پریشان را به نمایش بگذارند. ساعدی در داستان‌هایش از جمله در داستان «توپ»، اختلاف طبقاتی میان مردم عادی و زحمتکش روستایی و خان‌های دست‌نشانده حکومت را نشان می‌دهد. او در این رمان بیان می‌دارد که شخصیت اصلی داستان (ملا میرهاشم)، بدون اینکه مثل مردم دیگر مشغول کشاورزی یا زحمت زیاد باشد، بعد از چندین سال روضه‌خوانی صاحب چندین گله گوسفند می‌شود.

۵-۱-۲. ظلم استعمار در حق رعیت و طبقه ضعیف

به علت وجود نظام ارباب‌رعیتی، کشاورزان همواره مورد ظلم و تحقیر اربابان خود قرار می‌گرفتند. ظلم و ستم در حق رعیت و طبقه پایین دست جامعه از مضامین عمده ادبیات اقلیمی است و نویسندگان بسیاری از جمله دیب و ساعدی در داستان‌هایشان به این موضوع پرداخته‌اند.

محمد دیب در داستان «الحریق» از فقر مردم الجزایر و محرومیت آنان از کمترین حقوق انسانی خود در زمان اشتغال و ظلم و ستم استعمارگران پرده برمی‌دارد و آگاهی و هوشیاری طبقات محروم و روستایی جامعه را به تصویر می‌کشد. هم‌زمان، غلامحسین ساعدی نیز در رمان‌های خود از جمله رمان «توپ» به صورت نامحسوس، به ظلم و ستم اربابان علیه رعیت اشاره دارد.

۵-۱-۳. مبارزه و مقاومت

یکی از مضامین مشترک در هر دو رمان «الحریق» و «توپ» که صاحبان این دو داستان، بسیار بر آن توجه داشته‌اند، بحث مبارزه علیه زورگویان است. در دنیای ذهنی محمد دیب و غلامحسین ساعدی رسیدن به آزادی، استقلال، خودکفایی و شکوفایی فقط از طریق توجه به ملت و سرزمین مادری و رهایی آن از بند استعمار امکان‌پذیر است.

«محمد دیب» ادیب انقلابی الجزایر و ادیب معاصر عرب، بخش‌های زیادی از آثار خود را به میدانی برای مبارزه و مقاومت مردم الجزایر قرار داده‌است. از آثار و رمان‌های وی در عرصه الجزایر و مقاومت این کشور، مشخص است که او تمام هم‌وغم خود را صرف بیان گرفتاری‌ها و چالش‌های پیش روی انقلاب الجزایر و تغییر وضعیت موجود در جهان عرب به‌طور کلی و الجزایر به‌طور خصوصی کرده‌است. ساعدی توپ را رمز و نماد پیروزی دانسته و هر طرف که مقاومت و مبارزه بیشتری داشته باشد در نهایت به آن دست خواهد یافت.

۵-۲. تطبیق تفاوت‌ها

۵-۲-۱. رقیب به عنوان شخصیت فرعی دو داستان

بنا به تعریف متعارف «رقیب» (Antihero) کسی است که ویژگی‌های منفی او بیش از ویژگی‌های مثبت اوست. از شخصیت اصلی به‌مثابه انسانی برتر و دارای ویژگی‌های مثبت سلحشوری، گذشت و باور به راستی، عشق، آزادی، عدالت و... یاد می‌کند و این همه اما، در زندگی و واقعیت، چهره و نمودی نسبی دارد. شخصیت اصلی نیز می‌تواند اشتباه کند ولی در اشتباه خود نمی‌ماند و بر آن پای نمی‌فشارد. شخصیت اصلی می‌تواند انسانی باشد شکست‌خورده و نه محکوم. تراژدی، یکی از نشانه‌های هستی و زندگی شخصیت اصلی است و اما آنتاگونیست می‌تواند پیروز باشد ولی حتماً محکوم (شیری، ۱۳۸۲: ۱۴۹).

محمد دیب برخلاف ساعدی در داستانش به‌صراحت و آشکارا شخصیت اصلی خود را به مخاطب معرفی می‌کند و هیچ گرایشی به خلق رقیب مخالف شخصیت اصلی ندارد.

درباره شخصیت اصلی رمان «توپ» اوضاع پیچیده می‌شود؛ اگر بگوییم شخصیت اصلی شخصیتی است که گنش داستان را پیش می‌برد و انتظار می‌رود به هدف غایی داستان نائل آید، می‌توان ملا میرهاشم را به عنوان شخصیت اصلی «توپ» برگزید، به عنوان مثال در اوایل داستان، نویسنده به محبوبیت ملا نزد اهالی روستا و ایلیات اشاره می‌کند:

«حاج ایلدروم گفت: ملا، خیلی خیلی خوش اومدی، قدمت بالایی چشم، دلمون برات

تنگ شده بود، ازبس که دیره‌دیر پیدات می‌شه، بچه‌ها همه شون خوابتو می‌بینن، خدا به

سر شاهاده همین دیشب ذکر خیرتو داشتیم» (ساعدی، ۱۳۵۱: ۳۰).

ولی در ادامه داستان مردم و خان‌های ایل‌ها کم‌کم از ملا بدشان می‌آید و دیدگاه خواننده هم نسبت به او تغییر می‌کند:

«حاج ایلدروم گفت: من هنوزم باورم نمی‌شه مُلا به همچو جونوری از آب دراومده باشه. رحیم‌خان گفت: ... از شرّ اون ناسید سگ‌مسب، میرهاشم، راحت می‌شیم، حالا دیگه حسابی مشتش پیش همه‌مون باز شده. دیگه نمی‌تونه کلک سوار کنه، حناش پیش هیشکی رنگ نداره» (ساعدی، ۱۳۵۱: ۱۶۱).

۵-۲-۲. نقش زنان و کودکان در دو داستان

محمد دیب برخلاف ساعدی در داستان‌هایش از زنان و کودکان فراوان یاد می‌کند و چه بسا تعدادی از شخصیت‌های اصلی و فرعی او در رمان‌هایش را زنان و کودکان ایفا می‌کنند. در داستان «الحریق» زنان و کودکان نقش بسیار پررنگی دارند تا جایی که شخصیت اصلی این داستان کودک کوچکی است به نام عمر. او در کودکی پدرش را از دست می‌دهد و همراه مادر و خواهرش در دار سببطار زندگی می‌کند. در رمان مذکور به دفعات بسیار زیادی از زنان و فرزندان صحبت شده که نمونه‌هایی از آن ارائه می‌شود:

«در گوشه‌ای دیگر آتش شعله‌ور شد. زنان نمی‌بینند و در تاریکی در حال پیچ‌پیچ هستند، زبانشان با چاقوی هوا سوهان کشیده می‌شود و این صداهایی است خشن و سخت که با صدایشان درمی‌آمیزد» (دیب، ۱۹۷۰: ۱۴).

- «صدای زن جوان بار دیگر بلند شد...» (دیب، ۱۹۷۰: ۱۴).

- «آن زن جوان به سمت اتاق مشترکی روانه شد که در حقیقت چیزی نبود جز

کشتارگاهی که دیواری در مقابلش برافراشته بود و فقط یک اتاق بود» (دیب، ۱۹۷۰: ۲۲).

تقریباً در هیچ کدام از داستان‌های ساعدی زنی با شخصیت محکم و قوی و در نقش اصلی دیده نمی‌شود.

در رمان «توپ» نه تنها هیچ زنی به عنوان شخصیت اصلی حضور ندارد بلکه در واقع هیچ حضوری از زنان را نمی‌بینیم، جز در جای‌جایی از داستان جملاتی شبیه به این می‌بینیم؛ «خاطر جمع که شدند زن و بچه اسباب‌اثاثیه را از پناهگاه کشیدند بیرون».

۵-۲-۳. مقابله با حرص و طمع و تأثیر آن بر شخصیت‌های اصلی دو رمان

حرص و طمع در داستان «الحریق» محمد دیب جایگاهی ندارد؛ حداقل اینکه این خصلت در شخصیت اصلی داستان دیده نمی‌شود. در واقع شخصیت اصلی داستان «الحریق» به دلیل دوری از منافع شخصی قهرمانی است استعمارستیز؛ لیکن برعکس شخصیت اصلی «توپ» به دلیل وجود صفات مذموم، شخصیتی فرعی است که با استعمارگر مصالحه می‌کند.

مجهز بودن نیروهای قزاق به «توپ» در اوایل باعث ایجاد ترس و خوف در دل مردمان و خوانین گردید ولی رفته‌رفته که تمام ایل‌ها و خان‌هایشان متحد شدند، دیگر حتی دشمن با داشتن توپ هم نتوانست کار به جایی ببرد و در نهایت توانستند بر توپ دشمن مسلط شوند و آن را از سرزمین خود بیرون برانند.

درون‌مایه «توپ» به نوعی مقابله با حرص است. طمع ملاحاشم و تلاش او برای زنده‌ماندن دام‌ها سرانجام به مرگ خود او ختم می‌شود. سرانجام نویسنده، گوشزد می‌کند که اگر حضور توپ و ابزار جنگی نبود و یا اگر فتنه میان ایلیات نمی‌افتاد، این مردان صحرا نه هیچ‌گاه شکست را می‌شناختند و نه اختلاف را. اختلاف‌هایی که توسط یک عامل استعمارگر تحریک می‌شود و سرانجام توسط یک عامل خارجی (ملاحاشم) پایان می‌پذیرد.

«رحیم‌خان اشاره کرد و هاوارخان جلو رفت و با لگد محکمی، صندلی را از زیر پای ملاحاشم دور کرد و ملا به لوله توپ آویزان ماند، با دست‌هایی که به دو طرف بازمانده بود و پاهای لاغری که با سبکی غریبی رو به زمین ایستاده بود و سری که روی شانه چپ خم شده بود. ملا چشم‌هایش را بست. رحیم‌خان سرفه‌ای کرد و آرام‌آرام چوب را از حلقه بیرون کشید. آن وقت توپ بزرگ زنده شد و تکان خورد و به حرکت درآمد، و صدای مهیب انفجاری تمام تپه را به لرزه درآورد» (ساعدی، ۱۳۴۶: ۱۸۹ و ۱۹۰).

حرص و از موجود در شخصیت اصلی داستان سبب می‌شود که در پایان داستان، مخاطب یا خواننده از مرگ و نابودی او اندوهگین نشود و تحت تأثیر قرار نگیرد؛ زیرا ساعدی او را از پروتاگونیست به آنتاگونیست تبدیل کرده است.

نتیجه گیری

نتایج بحث نشان می‌دهد که:

- نویسنده رمان «الحریق» پیامدهای استعمار را در زندگی و جامعه روستایی به تصویر کشیده و با روایتی گسسته و با ارائه تصویری عینی و ناتورالیست از بخش‌های مختلف زندگی روستایی در آخرین سال‌های حضور فرانسه در این کشور سخن به میان می‌آورد و خواننده را با چالش‌های پی‌درپی استعمار در این جوامع آشنا و درگیر می‌کند.
- در داستان «الحریق» نویسنده بیشتر از پیامدهای ناگوار استعمار سخن می‌گوید و جریان حضور اموری مانند ایستادگی، مقاومت، اتحاد و یکپارچگی نسبت به داستان «توپ» شدت کمتری دارد؛ زیرا در اینجا استعمار تا حدی در لایه‌های جامعه نفوذ کرده و تقریباً کار از ایستادگی، مقاومت و اتحاد گذشته است.
- نثر ساعدی در رمان ساده و روان است حال آنکه این روانی و سادگی و خلاصه‌گویی در متن رمان «الحریق» و در روال داستان به چشم نمی‌خورد و علاوه بر حجم بالای متن داستان و تعدد و تنوع شخصیت‌های داستان، مخاطب نسبت به رمان «توپ» برای فهم هر چه بیشتر عناصر داستان نیاز به تمرکز و تعمق بیشتری دارد.
- در دنیای ذهنی محمد دیب و غلامحسین ساعدی رسیدن به آزادی، استقلال، خودکفایی و شکوفایی فقط از طریق توجه به ملت و سرزمین مادری و رهایی آن از بند استعمار امکان‌پذیر است.
- گذشته از وجوه اشتراک دو داستان با دیگر مقوله‌های ادبی، در هر دو داستان، نشانه‌هایی از حضور عناصر ادبیات مقاومت دیده می‌شود که برخی از آن‌ها عبارتند از: ترسیم چهره رنج‌کشیده و مظلوم مردم، دعوت به مبارزه، بیان جنایت‌ها و بیدادگری‌ها، توصیف و ستایش شهیدان و جان‌باختگان، القای امید به آینده و پیروزی موعود، ستایش آزادی و آزادگی، ستایش وطن خود، طرح بی‌هویتی جامعه و تبعیدیان، طرح نمادهای اسطوره‌ای ملی و تاریخی.

کتابنامه

الف) عربی

- أبونضال، نزيه (۲۰۰۶م)، *التحوّلات في الرّواية العربيّة، الطّبعة الأولى*، بيروت: المؤسّسة العربيّة للدراسات و التّشّرع. درار، أنيسة بركان (۱۹۸۴م)، *أدب التّصال في الجزائر*، الجزائر: المؤسّسة الوطنيّة للكتاب.
- ديب، محمد (۱۹۶۰م)، *الدار الكبيّرة*، ترجمه: سامي الدروبي، مراجعه عمر شيخا شيرو، الجزائر: مكتبة أطلس.
- ديب، محمد (۱۹۷۰م)، *الحريق*، ترجمه: سامي الدروبي، الجزائر: دار الهلال.
- ديب، محمد (۱۹۸۵م)، *ثلاثيّة محمد ديب؛ الدار الكبيّرة، الحريق، النول*، بيروت: دار الوحدة للطباعة و النشر.
- كارتر، ديفيد (۲۰۱۰)، *النظريّة الأدبيّة*، ترجمه: د. باسل المسألة: ط ۱، دمشق: دار التكون.
- منور، أحمد (۲۰۰۷م)، *الأدب الجزائري باللّسان الفرنسي نشأته وتطوّره وقضاياها*، الجزائر: ديوان المطبوعات الجامعيّة.

ب) فارسی

کتاب

- ساعدي، غلامحسين، (۱۳۵۶ه. ش)، *واهمه‌های بی‌نام‌ونشان*، تهران: آگاه.
- ساعدي، غلامحسين، (۱۳۵۱ه. ش)، *توپ*، تهران: نیل.
- سیمباری، نسرين، (۱۳۹۱ه. ش)، «*تحليل گزيده‌ای از آثار غلامحسين ساعدي از منظر جامعه‌شناسی ادبی*»، رساله کارشناسی ارشد ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد اسلامشهر، صص ۸۷-۶۴.
- عرب بافرانی، علی‌رضا، (۱۳۸۳ ه. ش)، *نقش گفت‌وگو و لحن در آثار غلامحسين ساعدي*، رساله کارشناسی ارشد ادبیات فارسی، دانشگاه شهید بهشتی تهران: صص ۱۲-۱.
- عرفانی، علی‌اکبر، (۱۳۸۹)، «*بررسی عناصر داستانی در آثار غلامحسين ساعدي*»، رساله کارشناسی ارشد ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد دزفول، صص ۷۱-۴۹.
- قادری، فاطمه، (۱۳۸۹ ه. ش)، «*سیری در تحول ادبیات معاصر الجزائر*»، چاپ اول، یزد: دانشگاه یزد، صص ۶۰-۴۰.
- مجابی، جواد، (۱۳۷۸)، *شناخت‌نامه غلامحسين ساعدي*، تهران: قطره.

مجلات

- ایزدیار، محسن (۱۳۹۵)، «*بررسی شخصیت‌های قهرمان و ضد قهرمان در چند اثر داستانی دهه‌های هفتاد و هشتاد*»، فصلنامه زیبایی‌شناسی ادبی، سال چهاردهم، شماره ۲۸، صص ۲۹-۳۰.

تطبیق پسااستعماری «شخصیت اصلی و رقیب» ... مسعود محمدی خانقاه، سیدابراهیم آرمن

پورقریب، بهزاد (۱۳۹۴ ه. ش)، «ادوارد سعید و نظریه پسااستعماری و ادبیات مستعمره‌زدایی»، مجله

مطالعات انتقادی ادبیات فصلنامه دانشگاه گلستان، سال دوم، شماره ششم، صص ۸۵-۹۶.

ساعی، احمد (۱۳۵۸ ه. ش)، «مقدمه‌ای بر نقد و نظریه پسااستعماری»، تهران: فصلنامه سیاست دانشکده

حقوق و علوم سیاسی شماره ۷۳، صص ۱۵۴-۱۳۳.

شیری، قهرمان (۱۳۸۲)، «پیش‌درآمدی بر مکتب‌های داستان‌نویسی در ادبیات معاصر ایران»، نشریه

دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز: شماره ۱۸۹، صص ۱۹۰-۱۴۷.

قادری، فاطمه (۱۳۹۳ ه. ش)، «نقد جامعه‌شناختی داستان الدار الکبیره اثر محمد دیب»، فصلنامه علمی -

پژوهشی نقد ادب معاصر عربی، سال چهارم، صص ۵۰-۲۹.

قادری، فاطمه (۱۳۹۵)، «بررسی تطبیقی مضامین اجتماعی در رمان ابن‌الفقییر اثر مولود فرعون و داستان

مدیر مدرسه اثر جلال آل احمد»، شماره ۲۴، دانشگاه رازی کرمانشاه: کاوش‌نامه ادبیات تطبیقی، صص

۱۳۹-۱۱۹.

میرزایی، فرامرز، (۱۳۹۴)، رمان پسااستعماری الجزایر و ویژگی‌های محتوایی و زبانی آن، ایران:

پژوهشنامه نقد ادب عربی، شماره ۱۰: مجله نقد ادبی دانشگاه شهید بهشتی، صص ۲۶۸-۲۴۷.

مقارنة مابعد استعمارية للشخصية الرئيسية وغريمها في روايات الجزائر وإيران

الريفية؛ «الحريق» ديب و «توب» ساعدي أنموذجاً

مسعود محمدي خانقاه^۱، سيد ابراهيم آرمن^{۲*}، سيد بابك فرزانه^۳

۱. طالب الدكتوراه في اللغة العربية وآدابها فرع علوم وتحقيقات بجامعة آزاد الإسلامية، طهران

۲. أستاذ مشارك في قسم اللغة العربية وآدابها بجامعة آزاد الإسلامية، كرج

۳. أستاذ في قسم اللغة العربية وآدابها ب فرع علوم وتحقيقات جامعة آزاد الإسلامية، طهران

الملخص

تمتاز دراسة الروايات العربية والفارسية من منظور النظريات النقدية المعاصرة بأهمية بالغة ولربما يكمن المفتاح السحري لإزالة سوء تفاهات سياسية بين القطبين العربي والإيراني، في تقوية مثل هذه الدراسات الانتقادية والثقافية. هذا وإن البلدان العربية أكثرها عانت من نير الاستعمار لحقبة طويلة كما في إيران. تحدف هذه الدراسة برؤية مابعد استعمارية إلى تبيين الأساليب الفنية لكاتبين من الجزائر وإيران حيال الاستعمار الفرنسي والروسي. فبعد تقديم خلاصة للروايتين يتم البحث عن اختلاف رؤيتهما للشخصية الرئيسية والغريم بأسلوب وصفي - تحليلي ووفقاً للمدرسة الأمريكية في الأدب المقارن. ويتقدم صورة واضحة عن الشخصية الرئيسية والغريم في الروايتين، خلصت الدراسة إلى أنّ "مدفعية" ساعدي خلافاً لرواية "الحرق" لديب تنقّص فيها الشخصية الرئيسية قميص الغريم إذ لا دور لها في السرد ولو لم تلعب دور الشخصية الأصلية. ومن ناحية أخرى إذا كان ساعدي في تسييره للحبكة يقوم بإبراز الخصال الأخلاقية للشخصيات، فإنّ نظيره الجزائري بالتركيز على دور النساء والأطفال، يقوم بالتنوع في جنس شخصياته الروائية. تتمثل السمات المشتركة لدى الكاتبين في ما يترتب على الاستعمار في الحياة الريفية ومقومات: كالاختلاف الطبقي الناتج عن نير الاستعمار وبالتالي ثورة المجتمع ضد المستعمر.

الكلمات الرئيسية: الحريق؛ توب؛ الشخصية الرئيسية؛ الغريم؛ مابعد استعمارية.